

# سیمای نهمین آفتاب

===== ﴿ الف. آشوری ﴾ =====

داشت که نوری از آن بر می‌خواست و تمام اتاق را روشن می‌کرد. من کودک را برداشتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از صورتش دور کردم. در این لحظه، امام رضا علیه السلام نیز وارد شد. بعد از آن که به او لباس پوشانیدیم، او را از ما گرفت؛ در گهواره قرار داد و به من سپرد و فرمود: از این گهواره جدا مشو.

وقتی روز سوم شد، کودک چشمان خود را به سوی آسمان گشود؛ به طرف راست و چپ نگاه کرد و با زبان فصیح فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله». من با دیدن چنین حالتی، زود خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و آنچه را دیده بودم، بازگو کردم. فرمود: آنچه بعد از این از عجایب احوال او خواهی دید،

حکیمه خاتون دختر امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: «روزی برادرم امام رضا علیه السلام مرا خواست و فرمود: ای حکیمه! امشب، فرزند مبارک خیزران، متولد می‌شود. حتماً در وقت تولد او حاضر باش.

من خدمت امام ماندم. شب هنگام آن حضرت، من و بانوان مسؤول وضع حمل را به اتاقی آورد و خود بعد از آن که چراغی برایمان روشن کرد، بیرون رفت و در را هم بست تا حضرت خیزران درد زایمان گرفت. ما خواستیم کاری بکنیم چراغ خاموش شد. ما به یک باره در اندوه و ترس فرو رفتیم. در همان لحظات وحشت و دلهره بود که خورشید امامت طلوع کرد. پرده‌ای نازک مانند لباس بر تن

زیادتر از چیزهایی است که تا حال دیده‌ای،»<sup>(۱)</sup> و به این ترتیب امام محمدتقی، جواد الائمه، در روز دهم ماه رجب سال ۱۹۵ ه. ق. و یا به قول برخی روز جمعه پانزدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان<sup>(۲)</sup> از بانویی گرانقدر به نام سبیکه - که بعضی به او خیزران، ریحانه و سکینه<sup>(۳)</sup> نیز گفته‌اند - در مدینه طیبه<sup>(۴)</sup> به دنیا آمد. او صورتی گندمگون داشت و کنیه‌اش ابوجعفر و ابوعلی و القابش نیز تقی، جواد، مختار، منتجب، مرتضی، قانع، عالم و ... بود.<sup>(۵)</sup> هرچند میلاد این نور پاک، مایه شادمانی برای اهل بیت<sup>(ع)</sup> بود، اما حضرت رضا<sup>(ع)</sup> از همان روزهای نخست با ذکر مصیبت‌های فرزندش، جواد الائمه، همگان را از شهادت جانگدازش آگاه می‌نمود. از جمله می‌توان خبر کلثم بن عمران را نقل کرد که می‌گفت: «وقتی امام محمدتقی به دنیا آمد، امام رضا<sup>(ع)</sup> فرمود: حق تعالی فرزندی به من بخشیده که شبیه موسی بن عمران است که دریاها را می‌شکافت و مانند عیسی بن مریم است که خداوند مادر او را مقدس گردانید و طاهر و مطهر آفریده شد. این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و اهل آسمان‌ها بر او خواهند گریست و خداوند بر دشمن او و کشنده او و ستم کننده به او غضب خواهد کرد و بعد از قتل او از زندگانی بهر‌دای نخواهد دید. و به زودی به عذاب الهی خواهد رسید.»<sup>(۶)</sup>

**در سایه پدر**

هرچند دوره‌ای که جواد الائمه<sup>(ع)</sup> در آن

حضور پدر را درک کرد، چندان طول نکشید ولی از همین دوره اندک نیز اطلاعاتی چند بر جای مانده است. این دوره خود به دو دوره تقسیم می‌شود: ۱ - قبل از مسافرت امام رضا<sup>(ع)</sup> به طوس ۲ - بعد از آن.

در دوره اول عموماً امام رضا<sup>(ع)</sup> در صد معرفی حضرت و بیان لیاقت‌های فرزندش برای امامت و ابراز شایستگی‌های وی بود. البته این امر با توجه به فتنه‌های واقفیه لازم بود. مسعودی از قول زکریا بن آدم در این باره می‌گوید: «در محضر امام رضا<sup>(ع)</sup> بودم، ابوجعفر<sup>(ع)</sup> را که کمتر از چهار سال داشت، آوردند. ابو جعفر در حضور پدر نشست و دست خود را بر زمین زد و سرش را به طرف آسمان بلند نمود و مدتی طولانی به فکر فرو رفت. امام رو به فرزندش کرد و فرمود: «بنفسی انت لم طال فکرک؟ قربانت گردم! چرا این گونه در فکر فرو رفته‌ای؟» حضرت جواد فرمود: به خاطر مصیبت‌هایی که بر مادرم زهرا<sup>(ع)</sup> وارد شد. سوگند به خدا. آن دو نفر را از قبر بیرون می‌آورم، سپس با آتش آن‌ها را می‌سوزانم و بعد خاکستر آن‌ها را به طرف دریاها پراکنده می‌کنم. امام رضا<sup>(ع)</sup> در این لحظه فرزندش را در آغوش کشید؛ دل‌داری داد؛ بین دو چشم او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت! تو مقام امامت داری.» به هر صورت این مقطع زمانی ۵ سال طول کشید؛ یعنی، از سال ۱۹۵ ه. ق. (تولد امام جواد) تا سال ۲۰۰ ه. ق. (زمان هجرت امام رضا<sup>(ع)</sup> به خراسان)

## نگران پدر

در سال ۲۰۰ هجری که مأمون الرشید امام رضا علیه السلام را به اجبار به خراسان فرا خواند، امام رضا همراه فرزندش جواد الائمه به مکه مشرف شد. امیه بن علی می‌گوید: «من نیز در این سفر همراه امام بودم. وقتی امام طواف وداع را انجام داد و برای خواندن نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السلام رفت، دیدم که یکی از خدمتگزاران امام رضا علیه السلام ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) را روی شانه‌اش نشانده، طواف می‌دهد. بعد از طواف ابو جعفر علیه السلام از شانه او پایین آمد و در حجر اسماعیل علیه السلام نشست. مدتی منتظر شدیم. ولی آمدن او طول کشید. موفق، خدمتگزار امام سراخ او رفت و گفت: فدایت شوم! حرکت کنید برویم. اما ابو جعفر علیه السلام از جای خود حرکت نکرد. غم و اندوه در چهره‌اش نمایان بود. فرمود: از جای خود بر نمی‌خیزم، مگر آن که خدا بخواهد. موفق نزد امام رضا علیه السلام برگشت و موضوع را با حضرت در میان گذاشت. امام خود نزد فرزندش آمد و از او خواست برخیزد ولی او حرکت نکرد و فرمود: از جای خود بلند نمی‌شوم. چگونه برخیزم! من با چشم خود دیدم چگونه شما با خانه خدا وداع کردی! من فهمیدم که دیگر امیدی به بازگشت ندارید و سرانجام با اصرار پدر از جای برخاست و راهی شد.»<sup>(۸)</sup>

آری، امام رضا علیه السلام نیز خود به شهادتش در این سفر آگاه بود. لذا در ابتدای سفر قبل از خروج از مدینه، اعضای خانواده را فراخواند و

دستور داد برایش بگیرند. آن گاه دست ابو جعفر علیه السلام را گرفت و او را کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. دست ابو جعفر را روی دیواره قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، دست او را به قبر چسباند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست فرزندش را حفظ کند... آن گاه تمام وکلای خود را دعوت کرد و دستور داد از ابو جعفر علیه السلام اطاعت کنند و مخالفتی به خرج ندهند.<sup>(۸)</sup> به این ترتیب امام رضا علیه السلام راهی خراسان شد. در این دوره (۲۰۰ ه. ق.) تا زمان شهادت (۲۰۳ ه. ق.) ارتباط بین امام رضا علیه السلام و فرزندش، جواد علیه السلام، به وسیله نامه صورت می‌گرفت. در یکی از نامه‌ها می‌خوانیم: بسم الله الرحمن الرحیم. فرزندم! خداوند به تو عمر طولانی عنایت فرماید و تو را از آزار دشمنانت مصون بدارد. فرزند عزیزم! پدرت به قربانت! همه مال و اموال من در اختیار تو است. من اکنون زنده و سر پا هستم اما از فراق تو دلخسته و غمناک می‌باشم. امیدوارم با رفتار نیک با خویشاوندان و کمک مالی به آنان خداوند راه رشد و صلاح را برای تو فراهم گرداند...<sup>(۹)</sup>

آری، این نگرانی و دلتنگی‌های امام رضا علیه السلام ادامه داشت تا آن که زمان شهادت آن حضرت فرا رسید.

شیخ طبرسی به نقل از امیه بن علی می‌نویسد: «روزی ابو جعفر علیه السلام خدمتکار خود را خواست و فرمود: اهل خانه را گردآور و بگو برای ماتم آماده شوند. من پرسیدم: برای ماتم چه کسی؟ فرمود: برای ماتم بهترین اهل زمین. و بعد از چند روز خبر رسید که امام رضا علیه السلام در

همان روز که امام محمدتقی امر به ماتم کرد، به شهادت رسیده است.<sup>(۱۰)</sup> بعد از این مرحله نوبت آن بود که امام نوجوان، ابو جعفر، محمدتقی علیه السلام بر سر جنازه پدر حاضر شود؛ او را غسل دهد؛ دفن کند و نماز بخواند زیرا تنها معصوم را معصوم به خاک می سپارد و نماز می خواند. اما این واقعه چگونه روی داد و امام محمدتقی هشت، نه ساله چگونه از مدینه به خراسان آمد! حمیری و قطب راوندی به سند صحیح از معمر بن خلاد نقل کرده اند که: «امام محمدتقی روزی به من فرمود: ای معمر! سوار شو.

گفتم: به کجا؟ فرمود: سوار شو و کاری نداشته باش. چون با حضرت به صحرا رسیدم، فرمود: این جا بایست. آن جناب ناپدید شد و بعد از ساعتی برگشت. پرسیدم: فدای تو شوم!

کجا بودی؟ فرمود: به خراسان رفتم و پدر مظلوم و غریبم را دفن کردم.»<sup>(۱۱)</sup>

از آخر صفر (۲۰۳ هـ. ق.) زمانی که امام رضاء علیه السلام در ۵۵ سالگی به شهادت رسید،<sup>(۱۲)</sup> حضرت ابو جعفر علیه السلام به عنوان نهمین امام معصوم در هشت سالگی عهده دار هدایت شیعیان شد. هر چند در این دوره خطری، توصیه ها و وصایای امام رضاء علیه السلام می توانست موجبات پذیرش امامت امام جواد از سوی شیعیان را فراهم سازد؛ مطالعه دقیق کتب تاریخی نشان می دهد که این توصیه ها تنها در خواص یاران مؤثر بود و عموم مردم ظاهربین منتظر دلایل عقل پسندی بودند. به این خاطر نوعی بحران درآوری پیرامون پذیرش امامت جواد الائمه در حال شکل گرفتن بود که حتی به تدریج برخی یاران خاص را نیز شامل

زمان	رویداد	
۱۹۵ هـ. ق.	تولد امام جواد <small>علیه السلام</small>	۱
۲۰۰ هـ. ق.	هجرت امام رضاء <small>علیه السلام</small> به خراسان	۲
در حدود ۶ سال	سن امام جواد هنگام هجرت پدر	۳
۲۰۳ هـ. ق.	شهادت پدر	۴
حدود هشت تا نه سال (*)	سن امام هنگام شهادت پدر	۵
۲۰۴ هـ. ق. (۱۰ سالگی)	هجرت امام جواد به بغداد	۶
۲۲۰ هـ. ق. آخر ذی قعدة (۲۵)	شهادت امام جواد	۷
سالگی) ۲۵ سال و دو ماه و ۱۸ روز (**)	مدت امامت حضرت جواد	۸
۱۷ سال		

می‌شد. از این روی امام باید صاحب ویژگی‌هایی باشد تا بتواند گروه‌های مختلف را مجاب کند و آنان را به سوی پذیرش خورشید حقیقت راهنمایی کند.

علم بی‌پایان امامت شاخصه‌ای بود که به تدریج این گروه‌ها و دل‌های پراکنده را گرد آورد.

علامه محمدباقر مجلسی می‌نویسد: «وقتی امام رضا علیه السلام شهید شد، ابو جعفر علیه السلام حدود هفت سال و چند ماه داشت. مردم بغداد و حوالی، درباره امامت آن حضرت اختلاف پیدا کردند. لذا بزرگانی مانند: ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمان بن حجاج، یونس بن عبدالرحمان و ... در خانه عبدالرحمان بن حجاج گرد آمدند و به یکدیگر تسلیت گفتند. در بین مجلس یونس بن عبدالرحمان برخاست و گفت: گریه بس است! تکلیف امامت چه می‌شود؟ مسائل دین را از چه کسی باید پرسید و تا کی باید صبر کرد که ابو جعفر بزرگ شود و بتواند پاسخگوی مسائل و ادای حق امامت باشد؟ ریان بن صلت که از شنیدن چنین سخنی ناراحت شده بود، از جا برخاست و گلولی یونس را گرفت و داد زد: معلوم شد ایمان تو ظاهری بوده، در باطن درباره امامت گرفتار شک هستی. اگر امام جواد با عنایت خدا به این مقام رسیده است، اگر کودک یک روزه هم باشد، مانند پیرمرد کهنسالی دارای علم و فضیلت خواهد بود. اگر از جانب خدا نباشد، اگر هزار سال هم عمر کند،

مانند یکی از مردم خواهد بود. ... سرانجام موعد حج رسید و فقیهان، دانشمندان بغداد و ... در قالب گروه هشتاد نفری عازم حج شدند. آنان به مدینه وارد شدند و راهی خانه امام صادق علیه السلام - که غیر مسکونی بود - شدند و مجلس بزرگی تشکیل دادند. ابتدا عبدالله فرزند موسی بن جعفر علیه السلام و عموی امام جواد وارد شد و خود را در معرض دیگران قرار داد اما به زودی معلوم شد چیزی از علم ندارد. طولی نکشید که موفق بن هارون خدمتگزار امام خبر ورود حضرت را داد. امام علیه السلام حاضر شد و تمام مسائل را جواب داد و به عمویش هم گفت: «لم تفتی عبادی بما لم تعلم و من الامة فی هو اعلم منك؟» چرا برای بندگان من به چیزی که آگاهی نداشتی، فتوا دادی؟ در حالی که میان امت اعلم از تو وجود داشت.» (۱۳) آری حتی مرحوم کلینی و ابن شهر آشوب نقل کرده‌اند که در یک مجلس یا چند روز متوالی، سی هزار مسأله از سخت‌ترین مسائل پرسیدند و امام علیه السلام همه را جواب داد. (۱۴)

### هجرت اجباری به بغداد

به این ترتیب به مرور بستری آرام برای پذیرش امامت وی ایجاد شد. این امر برای خلیفه عباسی ناخوشایند بود. چون بار دیگر مشروعیت وی - همان گونه که در عصر امام رضا زیر سؤال رفت - زیر سؤال می‌رفت. از این روی وی کوشید قبل از آن که این نهال علوی به خوبی ریشه در دل شیعیان بدواند، وی را به خراسان فرا خواند و مانع از ایجاد ثبات و

دوره	زمان	خلفای عصر امام	
قبل از امامت	تا ۱۹۸	محمد امین بن هارون	۱
تا سال ۲۰۳ (قبل از امامت) از ۲۰۳ تا ۲۱۸	از ۱۹۸ تا ۲۱۸	مأمون بن هارون	۲
بعد از امامت	از ۱۷ رجب یا شعبان ۲۱۸ به بعد	معتمد عباسی	۳

شیعیان در آن دوره را می‌توان در زمانی مطالعه کرد که امام جواد علیه السلام به شهادت رسید و شیعیان پیکر مطهرش را از خانه بیرون آوردند در حالی که شمشیر بر شانه داشتند و با هم پیمان مرگ بستند و تصمیم خلیفه مبنی بر ممانعت از تشییع جنازه را در نطفه خفه کردند. علامه محمدحسین مظفر می‌نویسد: «از امثال چنین حادثه‌ای می‌توان فهمید که شیعه بغداد در آن روزگاران شمار زیادی را تشکیل می‌داد و از اقتدار و شوکتی برخوردار بودند.»<sup>(۱۷)</sup>

اساساً ضعف حکومت مرکزی و شورش‌های موجود باعث شد تا مأمون مرکز خلافت را به بغداد منتقل کند،<sup>(۱۸)</sup> این گویای وضعیت شکننده خلیفه بود که او را وادار به تحمل امام می‌کرد. بنابراین ملامت خلیفه نه از روی دلسوزی و حفظ آبروی ظاهری که از ترس ایجاد تزلزل در ارکان حکومت خود در آن عصر خطرناک و شورش خیز بود. و بر همین اساس

آرامش در زندگی و فعالیت‌های او شود. از این روی یک سال<sup>(۱۵)</sup> بعد از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون برای آن که در ظاهر خود را از جرم و خطای کشتن امام رضا تبرئه کند و نادم نشان دهد، وقتی از سفر خراسان به بغداد آمد، نامه‌ای خدمت امام محمدتقی علیه السلام نوشت و با اعزاز و اکرام ظاهری وی را طلبید.<sup>(۱۶)</sup>

### ○ خلفای عصر امام و تقابل حضرت با آنان

به طور کلی حضرت جواد الائمه علیه السلام در طول امامت خود با دو خلیفه عباسی روبه رو بود که مفصل‌ترین آن، دوره مأمون یعنی، ۱۵ سال و بقیه عمر یعنی، تنها ۲ سال در دوره معتمد عباسی بود. مأمون به دلیل این که با قتل امام رضا علیه السلام دچار بدنامی و تزلزل شده بود، صلاح نمی‌دید که بیش از آن به آزار امام بپردازد. لذا به دلیل قدرت شیعیان در آن روزگار، تمام سعی خود را بر آرام نگه داشتن اوضاع مصروف می‌داشت.

یکی از شواهد موجود پیرامون قدرت

پذیرش این امور از سوی امام نیز به معنای بازی خوردن و آلت دست بودن حضرت جواد از سوی خلیفه نخواهد بود.

آری امام جواد چنان جایگاه و پایگاهی در بین شیعیان خود در سراسر جهان اسلام دارد که خلیفه از ترس آن ناچار می شود حضرت جواد علیه السلام را مانند پدرش امام رضا علیه السلام در قدرت سهیم کند. لذا امام این موضوع را می پذیرد و ولایتعهدی را قبول می کند با این شرط که هرگز در کاری دخالت نکند، قضاوت نکند، عزل و نصبی نکند و ... و این امر مشروع بودن حکومت خلیفه را با سؤال روبه رو می کند. بنابراین هرچند این بازی از سوی خلیفه آغاز می شود، نشان از عجز و ناچاری وی در برابر نفوذ امام در دل ها دارد. حضرت با گذاشتن شروطی مبنی بر دخالت نکردن در امور، عملاً ناچار شدن خود را به پذیرش به نمایش می گذارد و نقشه خلیفه را که با این هدف در صدد کسب مشروعیت است، ناکام می گذارد.<sup>(۱۹)</sup> با این تحلیل به راحتی می توان ماهیت اساسی از دواج اجباری امام را نیز با دختر خلیفه درک کرد. از دواجی که در ظاهر به خاطر اعجاب خلیفه از علم و دانش امام صورت می گیرد. برخی نیز معتقدند این نرمشی بود که امام به خاطر امنیت و محفوظ ماندن شیعیان از آن بهره برد. حداقل صلاح چهل و چهار هزار نفر از سادات علوی و بنی هاشم را - که در آن عصر در حجاز، عراق، شامات و ایران پراکنده بودند و مأمون هم آنان را به مرو فراخوانده و به

نوعی کارگزار خود کرده بود - در نظر گرفت.<sup>(۲۰)</sup>

## خبثت نام

### ۱- ترور شخصیت

هرچند خلیفه مجبور بود در ظاهر با امام با ملاطفت برخورد کند، سراسر اعمال وی بوی خبثت می داد و او هر لحظه در صدد ضربه زدن به امام بود و برای این هدف پلید از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید.

ابن ابی داود در این باره به نزدیکانش گفت: «خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر را نزد شیعیانش زشت و مست و آلوده به عطریات زنان نشان دهد. نظر شما چیست؟ اطرافیان جواب دادند: این کار دلیل شیعیان را و حجت آنان را از بین خواهد برد! در این بین یکی برخاست و گفت: جاسوس هایی از میان شیعیان، برای من خبر آورده اند که شیعیان می گویند: در هر زمان باید حجتی الهی باشد و هرگاه حکومت متعرض فردی که چنین مقامی نزد آنان دارد بشود، خود بهترین دلیل است بر این که او حجت خداست.

ابن ابی داود نتیجه مذاکرات خود را به خلیفه گزارش کرد و او گفت: امروز درباره این ها هیچ چاره و حيله ای وجود ندارد، ابوجعفر را اذیت نکنید! <sup>(۲۱)</sup> و جالب این است که این همه نقشه ریختن ها بعد از آن است که حضرت به اصطلاح داماد خلیفه شده است.

### ۲- ایجاد نقصان در چهره علمی

ابزار دیگری که خلیفه برای مخدوش کردن چهره حضرت به کار می بندد، ترتیب دادن

مناظره‌های مختلف برای یافتن حتی یک نقطه ضعف است. وی این هدف پلید خود را در مناظراتی که برای امام رضا علیه السلام نیز ترتیب می‌داد، پی‌گیری می‌کرد. لذا به حمید بن مهران که می‌خواست با امام رضا علیه السلام مناظره کند، گفت: «نزد من هیچ چیز از کاهش منزلت وی (امام رضا علیه السلام) دوست داشتنی‌تر نیست» (۲۲) و به سلیمان مروزی می‌گوید: «به خاطر شناخت خود از قدرت علمی‌ات تو را برای مباحثه با او (امام رضا علیه السلام) می‌فرستم و هدفی ندارم جز این که او را فقط در یک مورد محکوم کنی.» (۲۳)

و البته در تمام مناظرات هر دو امام علیه السلام (حضرت رضا و جواد الائمه علیه السلام) پیروز میدان بودند و چیزی جز خشم و حسادت برای مأمون و علمای درباری نمی‌ماند. یکی از این مناظرات مشهور مربوط به سؤالات یحیی بن اکثم است که در مجلس خواستگاری صورت گرفت و به رسوایی عالمان درباری انجامید.

یحیی پرسید: «تکلیف کسی که در حال احرام شکار کند و آن شکار کشته شود، چیست؟»

امام جواد فرمود: «این خطا در محدوده حرم صورت گرفته است یا خارج از آن؟»

۲- این شخص به حکم مسأله عالم بود یا جاهل؟

۳- این عمل را از روی عمد انجام داد یا اشتباه؟

۴- این شخص برده بود یا آزاد؟

۵- این شخص صغیر بود یا کبیر؟  
۶- برای اولین بار مرتکب شد یا سابقه هم داشت؟

۷- شکار، پرنده بود یا غیر پرنده؟

۸- شکار کوچک بود یا درشت؟

۹- او به کار خود اصرار داشت یا پشیمان بود؟

۱۰- روز شکار کرد یا شب؟

۱۱- در حال احرام عمره بود یا احرام حج؟  
یحیی بن اکثم متحیر و سرگردان ماند و نتوانست پاسخ دهد و خلیفه بعد از خلوت شدن، جواب مسائل را از امام پرسید.

امام فرمود: «۱- اگر شخص محرم، در بیرون حرم شکار کند، شکار کشته شود و آن شکار پرنده بزرگ باشد، باید یک گوسفند کفاره بدهد.

۲- اگر همین شکار با خصوصیت مذکور در محدوده حرم صورت گیرد، دو گوسفند کفاره بدهد.

۳- اگر شکار جوجه پرنده باشد و در بیرون حرم واقع شود، یک گوسفند تازه از شیر گرفته شده، کفاره بدهد.

۴- اگر همان جوجه در حرم شکار شود، کفاره‌اش یک گوسفند تازه از شیر گرفته به اضافه پرداخت قیمت آن جوجه است.

۵- اگر شکار از حیوانات و حتی مانند گوره خر بود، کفاره‌اش یک گاو است.

۶- اگر شکار شتر مرغ باشد، کفاره‌اش یک شتر است.

۷- اگر شکار آهو بود، کفاره اش یک گوسفند است.

۸- اگر شکار حیوان های سه گانه مذکور باشد و در محدوده حرم صورت گیرد، کفاره هر یک دو برابر می شود.

۹- اگر شخص مرتکب خطایی شود که موجب کفاره می گردد، چنانچه خطا در احرام حج باشد، قربانی آن در «منا» و اگر در احرام عمره خطا صورت گیرد، قربانی آن در مکه باید انجام شود.

۱۰- شکارکننده دانا به مسأله و جاهل یکسان است ولی اگر عمداً شکار کند، هم کفاره دارد هم گناه کرده، در صورت غیر عمد گناهی ندارد.

۱۱- اگر به شخص آزاد کفاره تعلق گیرد، خودش باید آن را بدهد و اگر برده بود، صاحبش بدهد.

۱۲- اگر صغیر خطا کرد، کفاره ندارد، بر عهده خطا کار کبیر کفاره واجب است.

۱۳- اگر خطا کار توبه کند، مجازات آخرت ندارد. اگر اصرار بر خطا کند، مجازات آخرت هم دارد.

بعد از آن، امام از وی سؤالی می کند که یحیی بن اکثم نمی تواند پاسخ دهد. زمانی که امام علیه السلام خود جواب می دهد، خلیفه بر می خیزد و این گونه سخن می گوید: وای بر حال شما! افراد این خانواده در فضیلت بر همه خلق برتری دارند و کمی سن و سال از فضایل آنان کم نمی کند. آیا نمی دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله

دعوت خویش را به اسلام با دعوت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز کرد. با این که او ده ساله بود، اسلام او را پذیرفت ... رسول خدا بیعت حسن و حسین را پذیرفت با این که کمتر از شش سال داشتند در حالی که بیعت کودکان را نمی پذیرفت ... (۲۴)

در هر صورت بعد از آن که دختر خلیفه به عقد امام جواد علیه السلام درآمد و مدتی نیز آنان نزد خلیفه ماندند، امام از مأمون رخصت خواست و به سوی حج بیت الله الحرام رفت و از آن جا نیز راهی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله شد و تا سال ۲۱۸ هـ ق. که مأمون مرد، در همان جا ماندگار شد (۲۵) و به تربیت خاندان و شاگردان خود همت گماشت.

### دوران معتمص

پنجشنبه هفدهم رجب یا شعبان ۲۱۸ هـ ق. با مرگ مأمون، برادرش معتمص، تاج خلافت را بر سر گذاشت. (۲۶) و پس از ثبات نسبی حکومتش سراغ امام جواد را گرفت. وی به محمد بن عبدالملک زیات - که وزیر معتمص در مدینه بود - نوشت: ابو جعفر را همراه ام فضل از جانب من دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. او نیز نامه را به علی بن یقطین داد و او را مأمور تجهیز امام علیه السلام ساخت (۲۷) و به این ترتیب امام علیه السلام آخرین سفر خویش را پیش روی دید.

اسماعیل بن مهران می گوید: «در اولین سفری که امام جواد از مدینه خارج می شد، گفتم: ای مولای من، قربانت گردم، من برای

شما نگرانم! تکلیف ما چیست و امام بعد از تو کیست؟ امام لیخندی زد و فرمود: «لیس حیث ظننت فی هذه السنه؛ آنچه گمان داری در این سال نیست.» اما در سفر دوم که راهی بغداد بود، همین مطلب را گفتم. امام در پاسخ آن قدر گریه کرد که اشک چشمانش، محاسنش را خیس کرد و فرمود: این سفر خطرناکی است و امامت بعد از من بر عهده فرزندم علی است.» (۲۸)

آری این بار نیز در ظاهر امام را با اکرام و تجلیل وارد شهر کردند و در نزدیکی کاخ، در مکانی تحت نظر گرفتند. در این دوره نیز علم امام علیه السلام همه، حتی خلیفه را تحت تأثیر قرار داده بود. از این جهت خواسته یا ناخواسته تبلیغات عملی مناسبی به نفع امام علیه السلام صورت گرفته بود. چنان که نگرانی از این جایگاه رفیع اجتماعی امام را بعدها در سخنان ابی داود می خوانیم. به هر صورت خلیفه جدید نیز مانند مأمون در جلسات علمی خود از نظرات امام سود می برد و این امر چون همیشه با غلبه نظرات امام همراه بود، موجب کینه هایی نیز علیه حضرت می شد.

عیاشی در تفسیر خود از زرقان روایت می کند: «ابن ابی داود از مجلس معتصم غمگین به خانه اش آمد. از او دلیل غصه اش را پرسیدم. گفتم: امروز از فرزند رضاء علیه السلام در مجلس خلیفه چیزی صادر شد که موجب رسوایی ما شد. زیرا که دزدی را نزد خلیفه آوردند. خلیفه دستور داد دست او را قطع

کنند. از من پرسید که از کجا قطع شود؟ گفتم: از بند کف. جمعی هم با من هم نظر شدند و بعضی گفتند از مرفق. هر کدام هم دلیلی آوردیم. خلیفه رو به ابن رضاء علیه السلام کرد و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: حاضران گفتند. خلیفه پاسخ داد: مرا با گفته ایشان کاری نیست. تو چه می گویی؟ بالأخره بعد از سوگند خلیفه، او پاسخ داد: باید چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را برای عبادت باقی بگذارند. دلایلی هم آورد که ما نتوانستیم جواب دهیم. بر من حالتی عارض شد که گویا قیامت برپا شده است و آرزو کردم کاش بیست سال قبل مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.

ابن ابی داود سه روز بعد نزد خلیفه رفت و گفت: خیر خواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل روی داد، مناسب دولت خلیفه نبود. زیرا که خلیفه در مسأله ای که بر او مشکل بود، علمای عصر را خواست و در حضور وزرا، نویسندگان، امرا و اکابر، نظرشان را پرسید. در چنین مجلسی از مردی که نصف اهل عالم او را امام، و خلیفه را غاصب حق او می دانند و او را اهل خلافت می دانند، سؤال کرد و نظرش را بر فتوای همه علماء ترجیح داد. این در میان مردم منتشر شد و حجتی برای شیعیان شد.

در این هنگام بود که وسوسه های ابن ابی داود با کینه های عمیق بنی عباس که در دل تک تک خلفای جور علیه امامان مظلوم بود، پیوند خورد و خلیفه عباسی را در تصمیم خود

مبنی بر کشتن امام، مصمم تر ساخت. لذا با شنیدن این سخنان، رنگ صورتش سرخ شد و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه گردانیدی بر امری که غافل بودم. در پی این واقعه بود که یکی از نویسندگان خود را خواست و دستور داد: امام را به خانه اش دعوت کند و در غذایش زهر بریزد. او نیز چنین کرد.

امام چون هرگز در مجالس چنین مردانی حاضر نمی شد، با اصرار زیاد حاضر شد و لقمه‌ای از غذای زهر آلود خورد. وقتی اثر زهر را در گلویش خود یافت، برخاست. آن ملعون اصرار کرد ولی امام فرمود: با کاری که تو کردی، به نفع تو نیست که در خانه‌ات بمانم و به این ترتیب حضرت به منزلش برگشت و در تمام آن روز و شب رنجور بود تا آن که به شهادت رسید. (۲۹)

قطب راوندی می نویسد: «حضرت امام محمدتقی در عصر آن شب که به شهادت رسید، فرمود: من امشب از دنیا خواهم رفت و فرمود: ما اهل بیت هرگاه خدا دنیا را برایمان نخواهد، ما را به جوار رحمت خود می برد.» (۳۰) پیرامون نحوه شهادت امام نظرات دیگری نیز در کتب مختلف وجود دارد مانند:

۱- اخباری که دلالت دارند، ام فضل حضرت را به شهادت رساند. معتمم چون می دانست ام فضل از امام جواد صاحب فرزندی نشده و دل خوشی از وی ندارد، او را تحریک کرد و او با انگور حضرت را مسموم و شهید کرد. (۳۱)

۲- اخباری نیز گویای این مطلب هستند که معتمم شربت زهر آلودی را به وسیله اشناس فرمانده ارتش خود به امام علیه السلام خوراند و هر چند امام علیه السلام نخورد، او اصرار و اجبار کرد و سرانجام حضرت را مسموم کرد. (۳۲)

۳- ابن بابویه و ... نیز معتقدند که واثق بالله (بعد از معتمم) او را شهید کرد. (۳۳)

### ○ علی النقی بر بالین پدر

در کتاب بصائر الدرجات به نقل از شخصی که همواره همراه امام علی النقی علیه السلام بود می نویسد: «وقتی که امام جواد در بغداد بود، روزی نزد امام علی النقی علیه السلام در مدینه نشسته بودیم. حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت و آن را می خواند. ناگاه تغییری در حال او ظاهر شد. برخاست و داخل خانه شد و ما ناگهان صدای شیون شنیدیم که از خانه بر می خیزد.

بعد از ساعتی امام نقی علیه السلام بیرون آمد، از سبب اوضاع به وجود آمده پرسیدیم، فرمود: در این ساعت پدر بزرگوارم از دار فانی رحلت کرد. گفتم: یا بن رسول الله! از کجا دانستید؟ فرمود: از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این ندیده بودم، فهمیدم پدرم شهید شده و امامت به من منتقل شده است. پس از مدتی خبر رسید که امام جواد شهید شده است.» (۳۴)

در اخبار دیگر است که امام علی النقی علیه السلام با طی الارض به بغداد آمد و پدر را غسل داد. کفن

۱۷ - تاریخ شیعه، علامه محمدحسین مظفر، ترجمه دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۱۲۰.

۱۸ - الامام علی بن موسی الرضا، دخیل، ص ۹۷.

۱۹ - توجه به این تحلیل ضروری است و متأسفانه عموم نویسندگان تحلیلی در خور ارائه نداده‌اند و گویی امام آلت دست خلفا بوده که هر طور بخواهند با او رفتار کنند. زمانی برای تطهیر حکومت خود سود برند و زمانی آن‌ها را از میان بردارند و امامان نیز فقط وسیله‌ای برای آنان باشند.

۲۰ - زندگانی امام محمدتقی، صادقی اردستانی، ص ۸۷.

۲۱ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۴ و رجال کشی، ص ۵۶۰.

۲۲ - الحیاة السیاسیة للامام الرضا، ص ۳۷۸.

۲۳ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲۴ - اختصاص، صص ۹۶ و ۹۸ و بحارالانوار، ج ۵۰، صص ۷۵ - ۷۷.

۲۵ - در این باره که امام در چه سالی به مدینه بازگشت مطلبی یافت نشد.

۲۶ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶ و تاریخ الاسم و الملوک، ج ۵، جزء ۱۰، ص ۳۰۴.

۲۷ - مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۴ و بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸.

۲۸ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸.

۲۹ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳۰ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲.

۳۱ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷ و دلائل الاسامه، ص ۳۹۵ و عیون المعجزات، ص ۱۱۷.

۳۲ - همان، ص ۸.

۳۳ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۱.

۳۴ - بصائر الدرجات، ص ۴۶۷.

۳۵ - جلاء العیون، ص ۹۷۰.

\* - جلاء العیون، ص ۹۶۲، بعضی نیز ۷ سال گفته‌اند. کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۷ سال و ۴ ماه و ۲ روز

می‌داند. دلائل الامامه، ص ۳۹۴.

\*\* - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱. اما طبری ۲۵ سال و سه ماه و ۲۰ روز می‌نویسد، دلائل الامامه، ص ۳۹۵.

### پی‌نوشت‌ها:

۱ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵ و جلاء العیون، ص ۹۶۰.

۲ - کشف الغمّه، ج ۳، صص ۱۳۴ و ۱۳۷ و ۱۵۵. دعایی که از صاحب الزمان نقل شده، دهم رجب می‌داند.

مصباح المنتهجد، ص ۷۴۱ (اللهم انی اسألك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب ...).

۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۵۹. وی اهل نوبه بود. به وی مرضیه هم می‌گفتند و از اهل بیت

ماریه مادر ابراهیم، فرزند رسول خدا بود. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۱. کتبه او «ام حسن» بود.

بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۷.

۴ - جلاء العیون، ص ۹۵۹.

۵ - اعلام الوری، ص ۳۴۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۰ و بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۲۱.

۶ - عیون المعجزات، ص ۱۰۸.

۷ - سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۴۴۴ و کشف الغمّه، ج ۳، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۸ - دلائل الامامة، ص ۳۴۹؛ الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص ۴۴.

۹ - الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص ۳۳۰ و بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۳ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۱۰ - اعلام الوری، ص ۳۵۰.

۱۱ - کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۵۶ و خرایج، ج ۲، ص ۶۶۶.

۱۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶ و ارشاد مفید (یک جلدی)، ص ۳۰۴.

۱۳ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۰ و دلائل الامامة، ص ۳۸۹.

۱۴ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۵.

۱۵ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۳.

۱۶ - جلاء العیون، ص ۹۶۲.